

# شهریاری ایلام

والتر هینتس

مترجم  
پرویز رجبی

۱۵	پادشاهیت شریعه
۱۶	پیش گذاری
۱۷	مقدمه
۱۸	انسان در ایلام
۲۰	دست
۲۱	دین
۲۲	خط و زبان ایلام
۲۳	لختی
۲۴	لختی
۲۵	لختی
۲۶	لختی
۲۷	لختی
۲۸	لختی
۲۹	لختی
۳۰	لختی
۳۱	لختی
۳۲	لختی
۳۳	لختی
۳۴	لختی
۳۵	لختی
۳۶	لختی
۳۷	لختی
۳۸	لختی
۳۹	لختی
۴۰	لختی
۴۱	لختی
۴۲	لختی
۴۳	لختی
۴۴	لختی
۴۵	لختی
۴۶	لختی
۴۷	لختی
۴۸	لختی
۴۹	لختی
۵۰	لختی
۵۱	لختی
۵۲	لختی
۵۳	لختی
۵۴	لختی
۵۵	لختی
۵۶	لختی
۵۷	لختی
۵۸	لختی
۵۹	لختی
۶۰	لختی
۶۱	لختی
۶۲	لختی
۶۳	لختی
۶۴	لختی
۶۵	لختی
۶۶	لختی
۶۷	لختی
۶۸	لختی
۶۹	لختی
۷۰	لختی
۷۱	لختی
۷۲	لختی
۷۳	لختی
۷۴	لختی
۷۵	لختی
۷۶	لختی
۷۷	لختی
۷۸	لختی
۷۹	لختی
۸۰	لختی
۸۱	لختی
۸۲	لختی
۸۳	لختی
۸۴	لختی
۸۵	لختی
۸۶	لختی
۸۷	لختی
۸۸	لختی
۸۹	لختی
۹۰	لختی
۹۱	لختی
۹۲	لختی
۹۳	لختی
۹۴	لختی
۹۵	لختی
۹۶	لختی
۹۷	لختی
۹۸	لختی
۹۹	لختی
۱۰۰	لختی
۱۰۱	لختی
۱۰۲	لختی
۱۰۳	لختی
۱۰۴	لختی
۱۰۵	لختی
۱۰۶	لختی
۱۰۷	لختی
۱۰۸	لختی
۱۰۹	لختی
۱۱۰	لختی
۱۱۱	لختی
۱۱۲	لختی
۱۱۳	لختی
۱۱۴	لختی
۱۱۵	لختی
۱۱۶	لختی
۱۱۷	لختی
۱۱۸	لختی
۱۱۹	لختی
۱۲۰	لختی
۱۲۱	لختی
۱۲۲	لختی
۱۲۳	لختی
۱۲۴	لختی
۱۲۵	لختی
۱۲۶	لختی
۱۲۷	لختی
۱۲۸	لختی
۱۲۹	لختی
۱۳۰	لختی
۱۳۱	لختی
۱۳۲	لختی
۱۳۳	لختی
۱۳۴	لختی
۱۳۵	لختی
۱۳۶	لختی
۱۳۷	لختی
۱۳۸	لختی
۱۳۹	لختی
۱۴۰	لختی
۱۴۱	لختی
۱۴۲	لختی
۱۴۳	لختی
۱۴۴	لختی
۱۴۵	لختی
۱۴۶	لختی
۱۴۷	لختی
۱۴۸	لختی
۱۴۹	لختی
۱۵۰	لختی
۱۵۱	لختی
۱۵۲	لختی
۱۵۳	لختی
۱۵۴	لختی
۱۵۵	لختی
۱۵۶	لختی
۱۵۷	لختی
۱۵۸	لختی
۱۵۹	لختی
۱۶۰	لختی
۱۶۱	لختی
۱۶۲	لختی
۱۶۳	لختی
۱۶۴	لختی
۱۶۵	لختی
۱۶۶	لختی
۱۶۷	لختی
۱۶۸	لختی
۱۶۹	لختی
۱۷۰	لختی
۱۷۱	لختی
۱۷۲	لختی
۱۷۳	لختی
۱۷۴	لختی
۱۷۵	لختی
۱۷۶	لختی
۱۷۷	لختی
۱۷۸	لختی
۱۷۹	لختی
۱۸۰	لختی
۱۸۱	لختی
۱۸۲	لختی
۱۸۳	لختی
۱۸۴	لختی
۱۸۵	لختی
۱۸۶	لختی
۱۸۷	لختی
۱۸۸	لختی
۱۸۹	لختی
۱۹۰	لختی
۱۹۱	لختی
۱۹۲	لختی
۱۹۳	لختی
۱۹۴	لختی
۱۹۵	لختی
۱۹۶	لختی
۱۹۷	لختی
۱۹۸	لختی
۱۹۹	لختی
۲۰۰	لختی
۲۰۱	لختی
۲۰۲	لختی
۲۰۳	لختی
۲۰۴	لختی
۲۰۵	لختی
۲۰۶	لختی
۲۰۷	لختی
۲۰۸	لختی
۲۰۹	لختی
۲۱۰	لختی
۲۱۱	لختی
۲۱۲	لختی
۲۱۳	لختی
۲۱۴	لختی
۲۱۵	لختی
۲۱۶	لختی
۲۱۷	لختی
۲۱۸	لختی
۲۱۹	لختی
۲۲۰	لختی
۲۲۱	لختی
۲۲۲	لختی
۲۲۳	لختی
۲۲۴	لختی
۲۲۵	لختی
۲۲۶	لختی
۲۲۷	لختی
۲۲۸	لختی
۲۲۹	لختی
۲۳۰	لختی
۲۳۱	لختی
۲۳۲	لختی
۲۳۳	لختی
۲۳۴	لختی
۲۳۵	لختی
۲۳۶	لختی
۲۳۷	لختی
۲۳۸	لختی
۲۳۹	لختی
۲۴۰	لختی
۲۴۱	لختی
۲۴۲	لختی
۲۴۳	لختی
۲۴۴	لختی
۲۴۵	لختی
۲۴۶	لختی
۲۴۷	لختی
۲۴۸	لختی
۲۴۹	لختی
۲۵۰	لختی
۲۵۱	لختی
۲۵۲	لختی
۲۵۳	لختی
۲۵۴	لختی
۲۵۵	لختی
۲۵۶	لختی
۲۵۷	لختی
۲۵۸	لختی
۲۵۹	لختی
۲۶۰	لختی
۲۶۱	لختی
۲۶۲	لختی
۲۶۳	لختی
۲۶۴	لختی
۲۶۵	لختی
۲۶۶	لختی
۲۶۷	لختی
۲۶۸	لختی
۲۶۹	لختی
۲۷۰	لختی
۲۷۱	لختی
۲۷۲	لختی
۲۷۳	لختی
۲۷۴	لختی
۲۷۵	لختی
۲۷۶	لختی
۲۷۷	لختی
۲۷۸	لختی
۲۷۹	لختی
۲۸۰	لختی
۲۸۱	لختی
۲۸۲	لختی
۲۸۳	لختی
۲۸۴	لختی
۲۸۵	لختی
۲۸۶	لختی
۲۸۷	لختی
۲۸۸	لختی
۲۸۹	لختی
۲۹۰	لختی
۲۹۱	لختی
۲۹۲	لختی
۲۹۳	لختی
۲۹۴	لختی
۲۹۵	لختی
۲۹۶	لختی
۲۹۷	لختی
۲۹۸	لختی
۲۹۹	لختی
۳۰۰	لختی



نشرماه

کتابخانه ملی اسلامی تهران  
گزیده‌ی صایع

۱۳۹۷

نمایه

## فهرست

از اینقاد جالیل دوستخواه من خواهم که این ترجمه را  
به عنوان هدیه‌ای از من پیدا نمود. او که روزگاری دراز را  
با شدایی به ایران باستان پرداخته، نمی‌تواند شفته‌ی  
راگرس و کومهای بختیاری و خوزستان و ایران نباشد.

۹	یادداشت مترجم
۱۵	پیش‌گفتار
۱۷	مقدمه
۲۵	۱ انسان در اسلام باستان
۳۷	۲ خط و زبان اسلامی
۵۱	۳ دین
۷۹	۴ نخستین هزاره تاریخ اسلام
۱۱۵	۵ حقوق اسلامی
۱۲۷	۶ دوره کلاسیک اسلام
۱۵۷	۷ فرمانروایی اسلام نو
۱۸۳	۸ هنر اسلام
۲۰۱	۹ جداول زمانی
۲۰۵	۱۰ گزیده‌ی منابع
۲۰۷	۱۱ نمایه

یادداشت مترجم

صحیح یکی از روزهای پاییز ۱۳۷۱ استادم با هیجانی آشکار تلفن زد و خواست که به دیدنش بروم. نیم ساعت بعد در حضورش بودم. همیشه هنگامی که او هیجان داشت فکر می‌کردم که حب نباتی در دهان دارد و مشغول مکیدن آن است. تازه دعوت به نشستن شده بودم که ناگهان با خنده‌ای آکنده از نشاط کودکی خردسال گفت که شب پیش کار بازخوانی خط سینایی را به پایان برده است. استاد مدتی بود که سرگرم بازخوانی این خط غریب بود که فقط چند نبشته به آن در شبه‌جزیره‌ی سینا به دست آمده است. سپس قلم و کاغذی برداشت و یکی یکی ترانه‌های خط سینایی، را روی کاغذ کشید و تعیی کرد.

پس از ساعتی دوباره سخن از هر در تاریخی آغاز شد. خورشید کاملاً بالا آمد و از پنجره می‌دیدم که در جنگل رویه روی اتاق استادم برگ‌های پاییزی، چون صدهزار نگار، تا بخواهی هزار رنگ شیدای هزار افسون را در آستین دارند. چهره‌ی بشاش استاد از هشتاد گذشته بود و می‌دیدی که در جای جای وجودش نقشی و خاطره‌ای از ایران دارد. او شاید بیشتر از هر استاد ایرانی تاریخ ایران در دشت‌ها و بیابان‌ها و شکاف کوهساران ایران گشته بود و با هر نسیمی که دستی به گونه‌اش کشیده بود، خبر از نسیم‌ها و بادها و توفان‌های وزیده در ایران گرفته بود... یکی از روزهای پیش از انقلاب، با آزردگی پنهانی از او از دلیل احترامی که پیرای شاه قائل بود پرسیدم. حب نباتش را در دهان چرخاند و گفت: «تو هم اگر

پنجاه سال تمام با مردم و تاریخ ایران زیسته بودی، مهری بی‌درنگ به همه‌ی آن‌ها می‌داشتی. روزگاران این مردم و شاهنشان پنجاه سال، شب و روز، مرا به خود مشغول داشته‌اند و با من حرف زده‌اند. برای من در مقام یک خارجی، در سرزمین پندار نیک و کردار نیک و گفتار نیک، بدی‌ها و خوبی‌ها در درجه‌ی دوم اهمیت قرار دارند. خواه بیستی و خواه آزده شوی! من پنجاه سال تنها زیبایی‌ها را دیده‌ام و چون خارجی بوده‌ام، تلخی‌ها را مثل مردم ایران با رگ و پوست نچشیده‌ام. می‌بینی؟»

آن روز پس از داستان شیرین خط سینایی و سخن از هزار دروازه‌ی ایران، مثل این‌که شرم دارد، سرش را به طرف پنجره چرخاند و گفت که دلش می‌خواهد من فرصت کنم و اول کتاب شهریاری ایلام او را ترجمه کنم و بعد در فرصتی دیگر داریوش و ایرانیان، کتاب محبوبش را؛ کتابی که در سراسر روزگاری که لذت شاگردی اش را می‌چشیدم، همواره می‌گفت که سرانجام با پایان گرفتن آن بار بزرگی را از دوشنش پایین خواهد گذاشت. بعد با افسوس گفت که کتاب ایلام او را در ایران ترجمه کرده‌اند و برایش فرستاده‌اند و او را از درک نوشته‌ی خودش عاجز کرده‌اند... و گفت در همه‌ی سال‌هایی که با ایرانیان سروکار داشته، به‌ندرت مانند این یک بار جایی برای گله یافته است...  
قضا را من برخلاف میل استادم، نخست داریوش و ایرانیان را ترجمه کردم و اینک ترجمه‌ی شهریاری ایلام را به پایان می‌برم. یادش گرامی.

هنگامی که پروفسور والتر هینتس در سال ۱۹۰۶ در اشتوتگارت چشم به جهان باز کرد، کسی نمی‌توانست گمان برد که او حدود بیست و پنج سال بعد یکی از چشم‌های بسته‌ی جهان را خواهد گشود. هینتس در بیست و چهار سالگی (۱۹۳۰) از دانشگاه لاپیزیک در تاریخ اروپای شرقی و شرق‌شناسی دکترا گرفت. در سال ۱۹۳۳ پروفسور بدون کرسی دانشگاه برلین برای علوم اسلامی شد و در سال ۱۹۴۷ به مقام استاد کرسی دار دانشگاه گوتینگن در تاریخ خاور نزدیک (خاورمیانه) رسید. هینتس در جنگ جهانی دوم وارد ارتش شد و از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵ در ترکیه به سر برد و با استفاده از این فرصت مجموعه‌ی خطی کتابخانه‌ی استانبول

را کاوید و بر آگاهی خود از تاریخ و سرگذشت فرهنگی ما افروزد. اما در طول چهارده سالی که با او بودم، ندیدم که همواره خودش را برای عضویت در ارتش سرزنش نکند. پس از جنگ مدتی ناگزیر از نویسنده‌گی در روزنامه‌ی محلی گوتینگن شد (۱۹۵۰-۱۹۵۷). در سال ۱۹۵۷ دوباره استاد کرسی دار و رئیس بخش ایران‌شناسی دانشگاه گوتینگن شد و تا هنگام بازنشستگی این مقام را با حیثیت و آوازه‌ای جهانی حفظ کرد.

نهادها و مؤسسات شرق‌شناسی به خود می‌پالیدند که هینتس را به عنوان عضوی دائمی در کنار خود داشته باشند. نام هینتس متراffد بود با ایران و ایران‌شناسی. او باستان‌شناس نبود، اما عضو مؤثر انسستیتوی باستان‌شناسی آلمان چرا.

و نام هینتس متراffد بود با خوش‌خوبی و مهربانی. کلاس درس که تمام می‌شد، بی‌درنگ خودش را می‌رساند به رختکن. پالتون می‌گرفت، شال‌گرد نمان را می‌انداخت پشت گرد نمان و دکمه‌های نمان را می‌بست و دست نمان را به گرمی می‌فرشد... هنگامی که هینتس درگذشت، پیکر او را دو هفته در سردهخانه نگه داشتند تا همی شیفتگان کردار و پندار و گفتار نیک فرصت کافی برای رساندن خود از چهارگوشی جهان به گورستان داشته باشند و بتوانند به استاد ادای احترام کنند. سپیده سر زده بود و همه در گورستان شهر که گلستان بزرگی بود گرد آمده بودیم. ناگهان دیدم که پروفسور کالمایر، رئیس انسستیتوی باستان‌شناسی آلمان، از تاکسی پیاده شد. او حدود چهارصد کیلومتر راه را با تاکسی آمده بود تا در مراسم کلیسا چند کلمه‌ای درباره‌ی هینتس بگوید. پروفسور کالمایر که زمانی در تهران رئیس انسستیتوی باستان‌شناسی آلمان بود و من به سفارش استادم به او فارسی آموختم، یکی از شوخ ترین آدمیانی بود که دیده بودم. او هیچ سخنی را بدون خنده آغاز نمی‌کرد و تو هیچ‌گاه نمی‌توانستی از طنز شیرین او جلوی خندهات را بگیری. پیکر هینتس را در تابوتی سفید در کنار تربیون گذاشته بودند و ما که حدوداً دویست سیصد نفر بودیم، همه با سکوتی ظاهری در درون غوغای داشتیم. پروفسور کالمایر باز هم با لبخندی شیفته‌وار از دو سه پله بالا رفت و پشت تربیون قرار گرفت و با لبخند شروع کرد: «پروفسور هینتس باستان‌شناس نبود، اما ما سخت

نه، لجه نمایه ای همه هالم پیشگفتار رسمیت داشت که لجه نمایه هالم است  
حال بین سیاست و ادبیات میانه میانه باشد، این ملکی، این ملکیتی،  
وی این سبک را که از این علم اخلاقی، این علم اخلاقی، این علم اخلاقی،

جدا از پیشگفتار

تا این زمان تنها تاریخ قابل استفاده‌ای ایلام ایران در سپیده‌دم تاریخ<sup>۱</sup> نوشته‌ی جرج کامرون<sup>۲</sup> بود که در سال ۱۹۳۶ میلادی در شیکاگو منتشر شد و هم‌اکنون در دست تجدیدنظر است. البته این کتاب محدود به تاریخ سیاسی ایلام است. به علاوه اکنون مقالات رنه لا با<sup>۳</sup> و نویسنده‌ی این کتاب در موضوع حاضر به چاپ جدید تاریخ باستان کیمبریج<sup>۴</sup> افروده شده است. تاکنون جای کارهایی از این دست در زبان آلمانی خالی مانده بود، چون تاریخ ایلام<sup>۵</sup> کونیگ<sup>۶</sup> که در سال ۱۹۳۱ نوشته شده، تنها ۳۸ صفحه است و امروز خواهی نخواهی از دور خارج شده است.

کتاب حاضر اول بار است که می‌کوشد در نگاه تاریخی ما جای خالی ایلام را پر کند. نه تنها کلیات رویدادهای بیرونی، بلکه آنچه هم که امروزه می‌توان از فرهنگ ایلام به دست آورد در این کتاب تصویر شده است: زبان و خط، دین، حقوق و هنر. البته با توجه به کمبود منابع و به دلیل دشواری‌ها در تعبیر متون بسیاری از مسائل مهم می‌ماند.

روی‌هم رفته اطلاعات تاریخی بین‌النهرین را از تاریخ باستان کیمبریج گرفته‌ام. آنچه را به تاریخ ایلام مربوط می‌شود غالباً خود به دست آورده‌ام. از بابت

1. *History of Early Iran*    2. Georg Cameron    3. René Labat

4. *Cambridge Ancient History*    5. *Die Geschichte Elams*

6. Friedrich Wilhelm König